

بررسی نقش و کارکرد نام کشور بر یکپارچگی ملی با تاکید بر نام ایران

نویسنده: حسن جعفرزاده * (دانشجوی کارشناسی ارشد رشته جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس)

چکیده:

نام های جغرافیایی نقش اصلی را در هویت دادن به مکان ها ایفا می کنند. نام های جغرافیایی به خصوص نام کشور به علت بار سیاسی و عاطفی آن و همچنین نقشی که در ایجاد همبستگی و پیوند افراد یک ملت دارد از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ نام ملی هر کشوری یکی از تاثیرگذارترین عوامل ایجاد یکپارچگی و همبستگی ملی از طریق ایجاد یک هویت ملی، ایجاد یک فلسفه ناسیونالیستی، پیوند افراد ملت، آرمان سیاسی یک ملت و در نهایت چارچوب مناسب برای یکپارچگی و وحدت ملی یک کشور است. نام ایران خاستگاهی قومی دارد و معرف قوم و نژادی است که بر اساس نظریه های باستان شناسی و تاریخی، اجداد و نیاکان ساکنان سرزمین ایران بوده اند. این نام دارای شهرت، قدمت، شمول کاربرد و انطباق جغرافیایی و فرهنگی وضوح و روشنی است که باعث یکپارچگی و اتحاد ساکنان این سرزمین در طول تاریخ شده است. در این تحقیق با توجه به کارکردهای وحدت بخش نام یک کشور، به تبیین نقش و کارکرد نام ایران در این راستا پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: نام، هویت، ایران، یکپارچگی

Email: jafarzadeh.hassan@yahoo.com*

مقدمه:

در چارچوب مطالعات جغرافیای سیاسی، نامهای جغرافیایی در حکم شناسنامه یک کشور و ملت قلمداد می شوند؛ زیرا اسامی و نامهای کشورها، کوهها، دره ها، دریاچه ها، مزارع، بیابانها، جنگلها و... همگی جزئی از تاریخ و جغرافیای ملت‌های ساکن در کره زمین هستند و هر یک به سهم خود جایگاهی بس ویژه و مهم دارد که حفظ و حراست آن خدمت به فرهنگ سرزمین یک کشور قلمداد می شود. بعد از معاهده وستفاليا در سال ۱۶۴۸ که از اتصال بین حاکمیت و سرزمین مفهوم دولت ملی در حقوق بین الملل مطرح گردید، تمامیت ارضی و دفاع از هر آنچه حضور کشورها را در عرصه مناسبات بین المللی به رسمیت می شناخت در کانون توجه دولتها قرار گرفت. در این راستا اسامی کشورها به عنوان معرف یک کشور در نظام بین المللی دارای اهمیت ویژه ای گردید و تمامی کشورها به ویژه پس از سال ۱۶۴۸ تلاش خود را معطوف به حفظ نام خود در نقشه جغرافیای سیاسی جهان کردند. حضور هر حکومت در نظام بین المللی از طریق نام آن کشور قابل شناسایی بود و نام هر کشور برگرفته از هویت‌های تاریخی بود که بر مکان مشخصی اطلاق می گردید. پس از این مقطع، تمامی تحولات سیاسی صورت گرفته که منجر به تغییر مرزهای واحدهای سیاسی بر روی نقشه جهان گردیده، توانسته هم به حفظ نام واحدهای سیاسی منجر شود و هم نام واحدها را به ویژه پس از آنکه دچار تحولات گردیدند تغییر دهد. تشکیل کنفدراسیونها، اتحادیه ها و تشکیل گروه‌هایی در قالب همکاریهای منطقه ای و بین المللی همگی در قالب نامهای مشخص صورت گرفت که اهداف قدرتهای تعیین کننده نظام بین المللی در تعیین اسامی این تشکیل خود حائز اهمیت بسیاری است. (احمدی پور، ۱۳۸۵: ۲). در دنیای غرب، تحولات بی‌شماری که از زمان سقوط امپراتوری روم غربی در قرن پنجم میلادی تا قرون متمادی پس از رنسانس به وجود آمد، قومیت‌های مختلف ساکن در اروپا، اعم از گوت‌ها، واندال‌ها، نورمان‌ها، فرانک‌ها، انگل‌ها، ساکسون‌ها، لمباردها، ژرمن‌ها و... را به سمتی پیش برد که (در نتیجه ملاحظات سیاسی و تغییرات جغرافیایی که تحرک قومی را از گروه‌های جمعیتی می‌گرفت) وحدت، انسجام و یکسان‌نگری را از گروه‌های قومی گرفت و آنها را در درون قالب کاملاً قراردادی ملت‌ها هضم نمود. از این حیث ارکانی همچون دین و مذهب، زبان، نژاد و بعضاً زمینه‌های مشترک فرهنگی نیز تحت‌الشعاع قرار گرفته و متناسب با وضعیت ملل نوظهور نمود پیدا کرده‌اند. در اینجا بعضاً فقط قومیتی خاص، گروه جمعیتی غالب یا تأثیرگذارتر در مسیر پیدایش دولت — ملت‌هایی اروپایی بوده و عنوان آن قومیت معرف نام کشور گردیده است. اما چنین عنوان‌هایی الزاماً مفهوم قومی محضی ندارند و اصطلاحی سیاسی برگرفته‌شده از نام قومیت‌اند. کشورهای امروزی فرانسه، انگلستان، مجارستان، ایتالیا، که امروزه دارای عناوینی قومی‌اند، از اواسط قرون وسطی به سمتی پیش رفتند که به جای قومیت، مرزهای جغرافیایی و ملاک‌های سیاسی، وحدت و اشتراک آنها را مشخص می‌کرد. از این منظر شاید سخن گفتن درباره قومیت در اروپا — امری که

در قرن بیستم توجه جدی عده‌ای از محققان را به خود جلب کرده است — بیشتر در بخشی از تاریخ قرون وسطای این مرز و بوم مصداق داشته و در قبل و بعد از قرون وسطی، نمودهای چندان مشخص یا تعیین‌کننده‌ای در سیر تاریخ این خطه نداشته باشد؛ زیرا سیر زندگی جمعی در میان یونانی‌ها و رومی‌ها نیز به گونه‌ای بود که برپایهٔ وفاق جمعی و وجوه مشترکی همچون دولت‌شهر (در یونان) یا میهن رومی (که چندان با قومیت‌گرایی سازگاری نداشت) تجلی می‌یافت و تقریباً ماهیتی قراردادی داشت. در امریکا، به عنوان قاره‌ای جدید، که ماجراجویی، سلطه‌طلبی و زیاده‌خواهی انسان اروپایی آن را کشف کرد و سیر حیات جمعی آن را تحت تأثیر قرار داد، نیز صرف نظر از بومیان این قاره پیش از کشف آن، قومیت به معنای گروه‌های جمعیتی ساکن در یک منطقه، که در نتیجهٔ تجارب مشترک و داشتن آداب و سنن فرهنگی یکسان به‌وجود خویش ادامه دهند، مفهوم چندان‌ی ندارد و درواقع گروه‌های مهاجر از کشورهای مختلف اروپایی و غیراروپایی بودند که محققان با نام ابهام‌آمیز گروه‌های قومی آنها را مطالعه کردند. همهٔ اینها در حالی است که در مرز و بوم موسوم به فلات ایران و مشخص‌تر مملکت ایران، چه در نگاه اسطوره‌ای و چه تاریخی، با تشکل‌های جمعیتی یکسان و دارای ویژگی‌های مشخصی مواجه می‌شویم که هیچ‌کدام نام خود را به ایران نبخشیده، اما تمامی خود را به چنین عنوان و کلیتی متعلق دانسته و خویشان را سهام‌دار و پاسدار آن و در عین حال هویت‌دهنده به خویشان جمعی خود در کنار خویشان محلی قلمداد کرده است. (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۲) بنابراین در این تحقیق با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای و اسناد ابتدا به تحلیل کارکردهای وحدت بخش نام ملی کشور پرداخته شده و سپس نقش و اهمیت آن در یکپارچگی ملی ایران بررسی می‌شود. بنابراین در این راستا سوالات اصلی این تحقیق به این صورت است که ۱- نام ملی یک کشور از طریق چه مولفه‌هایی می‌تواند باعث یکپارچگی یک کشور شود. ۲- نام ایران در طول تاریخ چه تاثیری بر یکپارچگی ملی این سرزمین داشته است؟

نام های جغرافیایی:

نام های جغرافیایی موجب شناسایی محل زندگی انسان و ارتباط راحت تر او با دنیای اطراف می‌شود. در واقع کلیه فعالیت های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی انسان با این نام ها در ارتباط است. به دلیل اینکه این نام ها ریشه در فرهنگ و هویت مناطق دارد هر عاملی که باعث تضعیف این نام ها شود ضربه ای هولناک به فرهنگ و هویت مناطق وارد می کنند. نام های جغرافیایی مانند نام قاره ها، اقیانوس ها، دریاها، کشورها، کوهها و... بخشی از میراث جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و هویتی بشر در طول تاریخ است. در این بین نام کشورها معمولاً در بردارنده ریشه قومیت، سابقه تاریخی، سرگذشت ملی، هویت ملی، ایدئولوژی، باورها و آرمانها و ... می باشد و بنابراین از اهمیت خاصی برخوردار است. در طول تاریخ یک ملت یا در برهه

ای حساس و سرنوشت ساز نام کشور انتخاب و اختراع می گردد. و معمولاً بنا به خواست ملت و یا توانایی آن در حفظ موجودیت خویش، نام کشور سالها و گاه قرن‌ها پایدار می ماند. بدین ترتیب نام جزئی تفکیک ناشدنی از هر ملت و کشور است و می توان گفت که همه به آن تعلق خاص دارند و هر ملتی آرمان سیاسی خود را در چارچوب مفاهیم مربوط به آن دنبال می کند. بنابراین نام هر کشور شناسنامه و هویت ملی هر کشور است که ویژگی های هویتی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و قلمرو سیاسی - اداری هر کشور را تعیین می کند. از مهمترین نام های جغرافیایی که نقش مهمی در یکپارچگی یک ملت دارد نام ملی هر کشور است که ریشه در فرهنگ، هویت و سرزمین هر کشور دارد.

نام ملی کشورها و یکپارچگی ملی با تاکید بر پدیده هایی چون ناسیونالیسم، ملت و هویت ملی

ناسیونالیسم پدیده ای فلسفی و کاملاً نوین است که از سوی اروپای بعد از انقلاب صنعتی به جهان بشری معرفی شد و توانست با کارکردهای مختلف به یکپارچه کننده، جدا کننده، آزادی دهنده، و حیات بخش تغییرات سیاسی عظیمی را در سطح جهان سبب شود. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۷۱). ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک برای دست یافتن و حفظ استقلال، وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند. دولت ملی نیز با پیدایش ناسیونالیسم هم‌بستگی یک‌راست دارد و به گونه‌ای می‌توان گفت که محصول اندیشه‌ی ملی است. اندیشه‌مندان و شارحان مکتب ناسیونالیسم، دولت ملی را دولتی می‌دانند که به واسطه‌ی اصول ناسیونالیسم مشروع می‌شود و اعضای آن دارای میزانی از وحدت و یک‌پارچگی ملی هستند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۹) در چارچوب یک نام ملی مشترک، یک گفتمان مشترک میان افراد ملت شکل می‌گیرد که در آن انسان‌ها به درک مشترکی نسبت به مسائل کلی می‌رسند. در این چارچوب ساکنان یک قلمرو جغرافیایی احساس وحدت می‌کنند و خود را دارای منافع مشترک می‌بینند. درک مشترک نسبت به منافع سبب شکل‌گیری ناسیونالیسمی می‌شود که در نهایت افراد ملت را تشویق به اقدام‌های مختلف در جهت نیل به اهداف می‌کند.

از نظر گیدنز، ناسیونالیسم در وهله اول امری روانشناسانه است که افراد را در چارچوب مجموعه ای از نمادها و عقاید به تشکیل جماعت ترغیب می نماید و خواهان آن است که نظم سیاسی خاصی را بوجود آورند. (قنبری، ۱۳۸۵: ۲۶) ملت‌ها برای آزاد بودن باید خودشان را ابراز کنند، اما خود دقیقاً کیست؟ از نظر ناسیونالیست‌ها تنها پاسخی را که می‌توان یافت مفهوم اصالت است. اصالت به معنای گونه اولیه یک شیء یا شیوه زندگی است. در واقع ما کیستی‌ها به این مسئله بر می‌گردد که ما تابع چه مکان و زمانی زاده

شده ایم؟ منش و خصلت آدمی به ریشه و تبارش بر می گردد. بنابراین سرنوشت هر ملتی بازگشت به گذشته شکوهمند نیست بلکه بازتولید روح آن در شرایط مدرن و تحت شرایط در حال تحول است. (اسمیت، ۱۳۸۳: ۴۶)

اسمیت ملت را این چنین تعریف می کند: یک اجتماع انسانی دارای نام که در سرزمینی زندگی می کنند و دارای اسطوره های مشترک، یک تاریخ مشترک، یک فرهنگ مشترک و یک اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه اعضا هستند. (همان منبع، ۲۴) افراد یک ملت در درجه اول خود را با نام ملی کشورشان می شناسند. مثل من ایرانی، سپس این افراد در کنار یکدیگر، یک «ما» را شکل می دهند و هویت جمعی خود را با نام ملی کشور خود می شناسند مثل ما ایرانی ها. بنابراین در پیوند با این نام یک شخصیت و هویت ملی یکپارچه را تشکیل می دهند که باعث می شود نسبت به یکدیگر احساس همبستگی ملی کنند و نسبت به سرنوشت ملی خود احساس مسئولیت کنند. از طرف دیگر کشورهایی که دارای یک قدمت تاریخی و تمدن کهن هستند همه ویژگی های مربوط به تمدن و تاریخ خود را در نام ملی کشور می بینند. به عبارت دیگر نامهایی که ریشه در تاریخ و تمدن یک کشور دارند به منزله حافظه تاریخی یک کشور محسوب می شوند که افراد ملت اصالت و حقیقت خود را در آن می بینند. بنابراین نسبت به آن یک باور استوار دارند، باوری که ریشه در اعتقادات یک ملت دارد و به همین دلیل در همه ملت ها، نام ملی کشور یک نام مقدس محسوب می شود. گاتمن در سال ۱۹۶۴ تشریح کرد: جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران و سربلندبودن از ویژگی های خود، از نموده های ذاتی هر گروه انسانی است... برای جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا یک دره، یک زبان ویژه یا یک مهارت خاص نیست. برای چنین هدفی یک منطقه، اساساً نیازمند یک باور استوار بر اساس اعتقادی دینی، برخی دیدگاه های ویژه اجتماعی و جلوه هایی از خاطرات سیاسی است و اغلب به آمیخته ای از این سه نیاز دارد. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۶۲) این زمینه ها در نام ملی یک کشور تبلور می یابد و باعث می شود که ملت ها به نام کشورشان یک باور معنوی و درونی داشته باشند و آن را مقدس شمارند.

ارضای حس تعلق داشتن به سرزمین سیاسی و هویت ملی ویژه، زیربنای انگیزه معنوی اصلی در اندیشه هر انسان و هر گروه انسانی ویژه است. هنگامی که حس تعلق به سرزمین سیاسی ارضا شود، نیاز انسان به داشتن «هویت» خودنمایی می کند. واژه هویت به معنی «چه کسی بودن» است و نیاز به داشتن آن است که حس شناساندن خود یا یک سلسله عناصر فرهنگی و تاریخی را در فرد یا گروه انسانی (ملت) تحریک می کند. همانگونه که یک فرد، نیازمند شناخته شدن به نام و ویژگی های خاص خود و شناساندن خود بدان نام و ویژگی هاست، یک گروه انسانی نیز نیازمند شناخته شدن و شناساندن خود به یک سلسله پدیده های مادی و معنوی است که شخصیت ملی ویژه و شناسنامه متمایزی را پدید می آورد. با توجه به این حقیقت

که هویت ملی هر ملت ریشه در محیط های جغرافیایی دارد، نام جغرافیایی هر کشور، معرف هویت ملی هر کشور می باشد. در عصر جهانی شدن که جنبه های مختلف زندگی بشر در هم می آمیزد و هویت ها جهانی می شوند، حکومت ها به منظور تداوم و تقویت حاکمیت ملی خود سعی می کنند با تقویت و گسترش نام های جغرافیایی ملی خود، هویت ملی و ناسیونالیسم ملی را حفظ نمایند.

نام های مناسب برای تمایز ملت، باعث رشادت، احساس منزلت و ترویج این خصوصیت در بین اعضای برگزیده می شود و یا از گذشته وام گرفته می شود. آنچه که باعث اهمیت این موضوع می شود معانی است که توسط چنین نشانه هایی به ذهن ملت متبادر می شود.

افراد یا گروه های انسانی (تیره ها، اقوام، ملت ها) در جابه جایی های افقی و عمودی خود، آگاهانه یا ناخودآگاه، پیوسته در نگهداشت اصل یا بازگشت به اصل می کوشند. مهر به زادگاه، دلبستگی به خاطرات فردی و تباری در محیطی ویژه و بستگی های قومی و تربیتی، اصلی پدید می آورد که مهمترین بستر شکل گیری هویت آن افراد یا آن گروه های انسانی است. نگهداشت اصل یا تلاش برای مکان، انگیزه های متفاوت می نماید. هویت یک ملت، در درجه نخست مقوله ای در زمینه جغرافیای سیاسی و در پیوند با چگونگی پیدایش و پایانی ملت است. بدین سان، یک کشور هنگامی زنده و مستقل است که در درجه نخست شخصیت ملی مستقل داشته باشد. شخصیت و هویت ملی یک ملت هنگامی موجودیت پیدا می کند که تاروپود یا پدیده های سازنده آن- یعنی نهادهای فرهنگی و روحانی ویژه آن ملت یا کشور- موجو باشد. (مجتهدزاده، ۱۳۸۴: ۸) اگر مردم یک کشور را به عنوان سلول های وجود آن در نظر گیریم، بی تردید ترکیب های اجتماعی و اداری ارگان های بدن آن کشور است و آنچه از «هویت» و ملیت می شناسیم به منزله روح خواهد بود. بنابراین از آنجا که حفظ حیات ملی و قومی دلبستگی اولیه هر ملتی است، این حقیقت مسلم می گردد که حیات ملی تنها هنگامی حفظ و حراست شدنی است که روح آن سالم نگاه داشته شود. آداب و سنن ادبیات و فرهنگ و تمدن تار و پود ملیت و هویت ملی به حساب می آید و تقویت هر یک از این پدیده ها، در واقع تقویت روح ملی خواهد بود که بنیاد و سازمان اندیشه های ناسیونالیستی از آن ریشه و اقوام می گیرد. (مجتهدزاده، ۱۳۸۴: ۶) در این راستا، نام های جغرافیایی نقش اصلی را در هویت دادن به مکان ها ایفا می کنند. نام های جغرافیایی به خصوص نام کشور به علت بار سیاسی و عاطفی آن و همچنین نقشی که در ایجاد همبستگی و پیوند افراد یک ملت دارد از اهمیت ویژه ای برخوردار است؛ نام هر کشور کشوریکی از تاثیرگذارترین عوامل ایجاد یکپارچگی و همبستگی ملی از طریق ایجاد یک هویت ملی، ایجاد یک فلسفه ناسیونالیستی، پیوند ساکنان سرزمین، آرمان سیاسی یک ملت و در نهایت چارچوب مناسب برای یکپارچگی و وحدت ملی یک کشور است. نام کشورها معمولاً در بردارنده ریشه قومیت، سابقه تاریخی، سرگذشت ملی، هویت ملی، ایدئولوژی، باورها و آرمانها و ... می باشد. در طول تاریخ یک ملت یا در برهه ای

احساس و سرنوشت ساز نام کشور انتخاب و اختراع می گردد که معمولاً بنا به خواست ملت و یا توانایی آن در حفظ موجودیت خویش ، نام کشور سالها و گاهقرنها پایدار می ماند. بدین ترتیب نام جزئی تفکیک ناشدنی از هر ملت و کشور است و می توان گفت که همه به آن تعلق خاص دارند و هر ملتی آرمان سیاسی خود را در چارچوب مفاهیم مربوط به آن دنبال می کند. بنابراین نام هر کشور شناسنامه و هویت ملی هر کشور است که ویژگی های هویتی، فرهنگی، ایدئولوژیکی و قلمرو سیاسی - اداری هر کشور را تعیین می کند.

نام ملی هر کشور در نهایت باعث یکپارچگی ملی می شود. یکپارچگی در مقابل پراکندگی است و همچنان که از عنوان این مفهوم بر می آید اشاره به وحدت و یکی شدن دارد. کارل دویچ این مفهوم را اینگونه تعریف می کند: فرآیند یکپارچگی فرآیندی است که به واسطه آن دهکده ها به بخش ها، شهرستان، قلمرو و بارون تبدیل می شود و از ترکیب بارون ها، پادشاهی پدید می آید که این قلمروهای پادشاهی با هم ترکیب می شوند و فدراسیون یا امپراتوری را بوجود می آورند. به عقیده وی این یکپارچگی می تواند تا جایی ادامه یابد که منجر به تشکیل حکومت واحد جهانی شود. (قنبری، ۱۳۸۵: ۵۸) از آنجایی که نام های جغرافیایی به خصوص نام واحدهای سیاسی یکی از عناصر مهم یکپارچگی و اتحاد واحدهای سیاسی است، فرآیند یکپارچه سازی نام های جغرافیایی را می توان به صورت سلسله مراتبی برای واحدهای سیاسی نیز به کار گرفت؛ در واقع نام های واحدهای سیاسی از سطح روستا، شهر، شهرستان، استان و کشور به صورتی انتخاب می شوند که معرف همه افراد ساکن در درون واحدهای سیاسی باشد. از طرف دیگر هویت هر ناحیه هم در درجه نخست زائیده محیط جغرافیایی است. بنابراین نام های جغرافیایی واحدهای سیاسی می توانند باعث پیوند میان ساکنان واحدها در عین وجود تفاوت ها شوند. بر این اساس، نامگذاری فرایندی است که طی آن، واحدهای سیاسی کشور با توجه به مؤلفه های طبیعی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی بر روی نقشه سیاسی کشور شناسایی می گردند. نامگذاری واحدهای سیاسی از یک طرف از مجموعه عواملی متأثر می گردد که در فضای کلان ملی عمل می کنند و تحت عنوان «شاخص های ملی» از آنها نامبرده می شود و از طرف دیگر متأثر از عواملی است که در سطوح منطقه ای و محلی عمل کرده، می توانند تحت عنوان «عوامل زمینه ساز» طبقه بندی گردند. پارادایم عوامل زمینه ساز که عمدتاً در سطوح محلی و منطقه ای دارای آثار تعیین کننده اند، هم می توانند بعنوان شاخصهایی مکمل در راستای حفظ وحدت ملی ایفای نقش کنند، هم در تضعیف آثار شاخصهای ملی در راستای کاهش وحدت ملی و ایجاد علقه های محلی و تقویت کانونای بحرانی مؤثر واقع شوند. (احمدی پور، ۱۳۸۵: ۱) در سطح جهانی نیز کشورهایی که با گرد هم آمدن در کنار یکدیگر سازمان منطقه ای و همگرایی منطقه ای را تشکیل می دهند نام هایی را بر می

گزینند که معرف کل اعضای آن باشد و کشورها در گرو آن نام احساس اتحاد و همگرایی نمایند از جمله اتحادیه اروپا، آسه آن، اتحادیه عرب و...

هر یک از حکومت ها سعی دارند نام کشور خود را بر اساس عوامل تشکیل دهنده هویت ملی که در برگیرنده همه افراد ملت باشد و همچنین هویتی یکپارچه و متمایز از دیگران را شکل دهد انتخاب کنند. برای حل و رفع چالش های ناشی از تفاوت ها و تعارض های مختلف در سطح یک کشور باید همبستگی ملی را تقویت نموده و تمام گروه های اجتماعی را در برابر تهدیدها یکپارچه و متحد ساخت. در این راستا یکی از مهمترین عناصر وحدت بخش ملی، هویت ملی هر کشور است که با بهره گیری از شاخصه های نمادین آن همچون دین مشترک، تاریخ مشترک، منافع مشترک، سرزمین مشترک و... که در نام ملی یک کشور خلاصه می شوند، می توان به همبستگی ملی مدد رساند؛ یعنی با مجتمع ساختن اجزا و واحدهای کوچک جامعه تحت عنوان یک نام مشترک، تمام نیرو و توان اجزای پراکنده را متحد و متمرکز ساخته و با همکاری آحاد جامعه، گسست ها و اختلافات را حل و فصل کرد. بنابراین، هویت ملی که در نام ملی یک کشور تبلور می یابد با توجه به نقش مؤثر و تعیین کننده که امروزه در عرصه های مختلف اجتماعی دارد، از مفاهیم اساسی و مشروعیت بخش نظم سیاسی اجتماعی است که همبستگی ملی و انسجام نظام سیاسی را در پی دارد.

نام ایران و کارکرد های آن:

واژه «ایران» برای نخستین بار در سنگ نوشته های اردشیر یکم و پسرش شاپور یکم گواهی شده است. اردشیر در سنگ نوشته ها و سکه هایش «شاهنشاه ایران» (به پارسی میانه) و «شاهنشاه آریان» (به پارسی خوانده شده است. شاپور نیز از همان لقب برای پدرش، به خود با عنوان «شاهنشاه ایران و انیران» (به پارسی میانه) و «شاهنشاه آریان و ان آریان» (در نسخه پارسی) = «شاه شاهان آریایی ها و غیر آریایی ها» اشاره کرده است. واژه ایران برگرفته از کلمه «آریانام خَستَرام» و به معنای «سرزمین آریاییان» است که در گذر زمان به ایرانشهر و سپس در دوره ساسانی به ایران تبدیل شده است. واژه «آریا» در زبان های اوستایی، پارسی باستان و سانسکریت به ترتیب به شکل های «آئیرییه»، «آریه»، و «آریه» به کار رفته است. ایر در واژه به معنی «آزاده» و جمع آن «ایران» به معنی «آزادگان» است. «ایران» در واژه به معنی «سرزمین آریاییان» است و مدت ها پیش از اسلام نیز نام بومی آن ایران، اَران، یا ایرانشهر بود. البته از ۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) در میان اروپاییان با نام «پرشیا» شناخته می شد. اوستا از جایی به نام «ایرانویج» نام می برد که مرکز اصلی ایرانی ها است. ایرانویج دگرگون شده واژه «آئیرینه وئجه» است. در سانسکریت واژه «بیجه» به

معنی «تخم» و «نژاد» است و از این رو خاورشناسان "ائیرینه وئجه" را به معنی "سرزمین تخمه و نژاد آریایی" گرفته‌اند. در وندیداد آمده: "نخستین جا و سرزمین نیکویی که من، اهورامزدا آفریدم، ایرانویج بود که از رود "ونگوهی داییتی" آبیاری می‌شود." در زمان ساسانیان سرزمین ایران به نام ایرانشهر و ایرانی به نام ایرانشهری معروف بودند. در شاهنامه نام ایران بیشتر از ۷۲۰ بار و ۳۵۰ بار نیز نام ایرانی و ایرانیان به کار رفته است. (www.wikipedia.com) در سال ۱۹۳۵، رضا شاه خواستار رسمی شدن نام ایران در مجامع بین المللی شد و به کارگیری آن را به جای واژه پرشیا از جامعه بین المللی خواستار شد. این تصمیم برای ایرانیان که با نام ایران مانوس بودند تازگی نداشت، ولی بسیاری از بیگانگانی که این کشور را با نام پارس و پرشیا می‌شناختند، ایران را با نام جدید، کشوری یافتند که تازه متولد شده و فاقد پیشینه و گذشته تاریخی و فرهنگ کهن است. در حال حاضر نام رسمی کشور، «جمهوری اسلامی ایران» است و در عرف بین المللی همچنان از آن به ایران تعبیر می‌شود. در مقایسه واژه ایران با پرشیا یا پارس، بدیهی است که نام ایران فراگیر تر از واژه پارس است و ظرفیت بیشتری را برای اینکه همه ملت ایران از اقوام و گروه‌های مختلف را دربرگیرد، داراست. بنابراین کارکرد حدت‌افزین واژه ایران از واژه پارس بیشتر است. (حافظ نیا، ۱۳۸۱: ۱۳)

ایران در این تعریف اصلی، نامی است برای یک پهنه جغرافیایی انسانی با هویت فرهنگی و پیشینه تاریخی تا اندازه‌ای مشترک و با مرزهای فرهنگی نه چندان آشکار. این تعریف، شامل کشورهای امروزی ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، جنوب قزاقستان، غرب قرغیزستان، غرب استان سین‌کیانگ (سنجان) چین، غرب کشمیر، غرب پاکستان، شبه‌جزیره مُسندَم و برخی نواحی در جنوب خلیج فارس، شرق بین‌النهرین (عراق امروزی)، شرق آناتولی (ترکیه امروزی) و سراسر ایران و قفقاز (ارمنستان، داغستان، اوستیا، گرجستان و جمهوری آذربایجان) می‌شود. بدیهی است که هویت فرهنگی-تاریخی مشترک بگونه‌ای یکسان و برابر در این حوزه توزیع نشده و هیچ مرز و محدوده مشخصی برای آن نمی‌توان تعریف نمود. همچنین این تعریف، ارتباطی با مفهوم سیاسی نوین ایران ندارد و ناقض حضور فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون و پُرشمارِ دیگر در این منطقه نیست.

نام ایران در حالت‌های انتسابی‌ای همچون زبان‌های ایرانی، ادیان ایرانی، فرهنگ ایرانی، تمدن ایرانی، هنر ایرانی و مشابه‌های آن، دلالت بر همین مفهوم از ایران می‌کند. نام ایران در عبارت‌هایی همچون فرهنگ ایرانی، تمدن ایرانی، شاعران ایرانی، جشن‌های ایرانی و مشابه‌ها اینها، بر مفهوم اصلی نام ایران دلالت می‌کند که کشور ایران امروزی تنها بخشی از آن است. تعمیم همه دستاوردهای تمدن ایرانی به کشور ایران امروزی ناشی از بی‌توجهی به داده‌های تاریخی است. از سوی دیگر، نام ایران در مفهوم سیاسی و ژئوپلیتیکی آن، در زمان‌های گوناگون مفاهیم گوناگونی دارد که لازم است در گفتارها و نوشتارها مراقب این مفاهیم گوناگون بود. با آگاهی‌هایی که فعلاً در اختیار است (و بخشی از آنها را به هنگام بررسی منابع دیدیم)؛ مفهوم

سیاسی‌ای با نام «ایران» از سده سوم میلادی و همزمان با پادشاهی اردشیر بابکان آغاز شد. در عصر ساسانی، مفهوم سیاسی ایران برابر بود با حوزه فرمانروایی آنان؛ از نخستین سده‌های دوران پس از اسلام تا عصر ایلخانان صرفاً برابر بود با خاطره تاریخی ایران بدون هویت سیاسی؛ از آغاز عصر ایلخانان تا پایان زمان افشاریان برابر بود با مجموع ماوراءالنهر، افغانستان و ایران امروزی. از آغاز دُرّانیان و با کنار نهادن افغانستان، برابر بود با بخش‌هایی از ماوراءالنهر و ایران امروزی که به مرور و با حذف بخش‌هایی دیگر در دوره قاجاریان، به محدوده‌ای می‌رسد که تا به امروز ادامه دارد. (مرادی عیث آبادی، ۱۳۹۰: ۲۱)

در ایران همه عناصر و ویژگی‌های هویت ملی و عوامل تشکیل دهنده ملت از جمله سرزمین، زبان، فرهنگ، داب و رسوم، تاریخ و خاطرات سیاسی و ... در یک واژه خلاصه می‌شود و آن «ایران» است. بنابراین واژه ایران دربرگیرنده همه عناصر و ویژگی‌های کشور ایران از جمله هویت ایرانی، زبان ایرانی، مذهب ایرانی، نژاد ایرانی، فرهنگ ایرانی، آداب و سنن ایرانی، تاریخ ایرانی و در نهایت ملت و سرزمین ایران است. اکنون نام ایران برای مفهوم‌ها و مصداق‌های گوناگونی بکار می‌رود: برای نامیدن یک حوزه فرهنگی-تمدنی؛ برای نامیدن یک کشور امروزی با مرزها و مختصات تعریف‌شده؛ برای نامیدن یک گروه زبانی با عنوان خانواده زبان‌های ایرانی/آریایی؛ برای نامیدن یک منطقه جغرافیایی با عنوان فلات ایران؛ برای نامیدن یک گاهشماری یا تقویم با عنوان گاهشماری ایرانی، با تعمیم به گذشته برای نامیدن قلمرو حکومت‌های تاریخی که حوزه فرمانروایی آنان تقریباً برابر با حوزه تمدنی ایران بوده؛ و نیز مفهوم‌های دیگری همچون هنر ایرانی، فرهنگ ایرانی، دین‌های ایرانی و سرزمین‌های ایرانی. بنابراین این نام سبب شکل‌گیری یک ارتباط و تعامل و همبستگی مشترک میان تمام اقوام، اقشار و گروه‌های مختلف کشور در سرتاسر این پهنه جغرافیایی می‌شود؛ به طوری که همه افراد ملت، هویت خود را در درجه اول در گرو این واژه می‌شناسند و نسبت به آن یک وابستگی و احساس عاطفی و معنوی دارند و آن را مقدس می‌شمارند. این امر سبب یکپارچگی افراد ملت می‌شود و هریک از افراد ملت با وجود همه تفاوت‌ها در نام کشور و اینکه در درجه اول متعلق به آن هستند احساس یگانگی می‌کنند.

هویت ایرانی قبل از هر چیز با مفهوم ایران و ایران شهر مقارنت پیدا می‌کند. مفهوم ایران دو معنای قومی و جغرافیایی و را در خود دارد که در طول تاریخ نقش مهمی در قوام بخشیدن به حیات جمعی و انسجام جغرافیایی و تمرکز سیاسی این مرز و بوم داشته است.

تاریخ ایران از روزگاران باستان تاکنون، همیشه پیوند ناگسستنی با سرزمینی داشته است که در متن‌های کهن مذهبی اوستایی از آن با عنوان «ایران‌ویج» (اَئیران ویجه) و بعدها «ایران‌زمین» یاد می‌شده است. در واقع بر پایه‌ی آثار تاریخی و استوره‌های ایران، تاریخ کشور همیشه با تلاش به منظور حفظ مرزها ایران‌ویجه و ایران‌زمین در دوره‌ی باستانی و ممالک محروسه‌ی ایران در دوران پس از صفویه همراه بوده

است. مفهوم مرز و حفاظت از آن که تعیین‌کننده‌ی چهارچوب‌های جغرافیای سرزمین ایران بوده است، از دوره‌ی استورگانی تا دوران معاصر در کانون توجه دولت‌های ایرانی قرار داشته است. از این جاست که هویت ملی ایرانی با جغرافیا و سرزمین، پیوند می‌خورد. سرزمین ایران یا ایران‌زمین، کانون مشترک زیست‌همه‌ی ایرانیان برخوردار از ادیان و ساختاربندی‌های اجتماعی گوناگون بوده است. همین عنصر سرزمینی است که اساس و بنیان مفهوم «وطن» را در ادبیات فارسی به وجود آورده است.

هویت ایرانی قبل از هر چیز با مفهوم ایران و ایران‌شهر مقارنت پیدا می‌کند. مفهوم ایران دو معنای قومی و جغرافیایی را در خود دارد که چه در دوران اسطوره‌ای و چه اعصار تاریخی، تأثیر مهمی در قوام بخشیدن به حیات جمعی، انسجام جغرافیایی و تمرکز سیاسی این مرز و بوم داشته است. ایران مأخوذ از نام دسته‌ای از مردم هندواروپایی است که از اواخر هزاره‌ی دوم پیش از میلاد به سرزمین ما وارد شده‌اند. (صدر، ۱۳۷۷: ۲۰) تاریخ ایران از اطلاق این نام به معنای وجود نداشتن مردمی غیر آریایی و تمدنی پیشین در این سرزمین نیست، اما نوعی دگرگونی مبسوط، که با ورود این اقوام و سپس پیدایش حکومت‌های آریایی در ایران به وجود آمد و جامعه و حکومت ایرانی را به سمت تمرکز و انسجام سوق داد، حائز اهمیت است. به علاوه اسطوره‌های عهد پیشدادی حاکی از این است که پیدایش و رواج مفهوم ایران با سرنوشت سیاسی همین هندواروپاییانی که از آن پس آریایی یا آریانی نام گرفته‌اند ارتباط داشته است. نکته‌ی مهم تکوین بستری به نام ایران است که هویت تاریخی ما در آن شکل گرفته است. بدون شک اولین تمدنی که با پیدایش حکومت مادها در ایران شکل گرفت، امتزاجی از سنن و خرده‌فرهنگ‌های بومیان سرزمین ما با آریایی‌هایی بود که به صورت پراکنده و طی چند قرن خود را بر این بومیان تحمیل کرده و موفق شده بودند ایشان را در درون ساختار نوظهور خویش هضم کنند. از زمان قدرت‌گیری مادها، که البته بر بخشی از آنچه امروزه ایران نام دارد حکومت می‌کردند، ساخت سیاسی جامعه تأثیر بسزایی در انسجام جامعه و اقتصاد ایرانی داشته است. با قدرت‌گیری «پارس‌ها»، که به سرعت پایه‌های جغرافیایی مرز و بوم امروزی ما را سامان بخشیدند و حتی به فراتر از آن بردند، ایران و ایران‌شهری در مفهوم قومی مشخص‌تری ظهور کرد. هرچند پارس‌ها اقوام دیگری را نیز در نتیجه جنگ یا صلح، مطیع خویش ساخته بودند، مدارا و سیاست منعطفی را در پیش گرفتند و این بسیار مهم است. اهمیت حاکمیت هخامنشی‌ها، که در منابع با عنوان پارس‌ها و ستاینده‌ی اهورامزدا جایگاه والایی کسب کرده‌اند، به قدری مهم است که ساسانیان، به عنوان بنیان‌گذاران «هویت ایرانی» در معنایی نزدیک به هویت ملی به معنای امروزی، خود را از نسب ایشان دانسته‌اند. (تاریخ ایران باستان (پیرنیا، ۱۳۸۸: ۱۸۰) بنابراین با پیدایش عنوان سیاسی ایران‌شهر در میانه قرون دوران ساسانی برای نامیدن سرزمین‌های مشترک المنافع ساسانی، ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یا کشور را در قیاس با مفاهیم مدرن جغرافیای سیاسی پدید آوردند. (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۶۷) پس از هجوم عرب، ایران یکپارچگی سرزمینی خود

را از دست داد. ولی روح ایران، یعنی ایران فرهنگی و مدنی چنان قوی بر جای ماند که همگان را در فلات ایران به خدمت «ایرانیت» یا «ایرانی بودن» گمارد. هویت تاریخی ایرانیان، که در پناه حکومت متمرکز ساسانیان و هم‌گرایی دین و دولت ایشان معنای دیگری پیدا کرده بود، با فتح ایران به دست مسلمانان داستان دیگری یافت و به مدت چند قرن دچار گسست شد. تا دیر زمانی ایران به یکی از ایالت‌های بی‌شمار امپراتوری اسلامی تبدیل شد و نبود حکومت متمرکزی در رأس آن، فراز و فرودهای بی‌شماری را بر آن تحمیل کرد و راه ورود اعراب و دسته‌های مختلف اقوام ترک را در آن هموار نمود. نبود دولت متمرکزی همچون ساسانیان که ایجاد امنیت و ثبات را بر خویش فرض بدانند، طرد شدن مزدپرستی، که قومیت‌های مختلف ساکن ایرانشهر را به هم پیوند می‌داد و در خدمت انسجام اقوام و انبساط خاطر ایشان بود، و برادری و برابری که شعار مسلمانان بود و راه ورود و به عبارتی هجوم لجام‌گسیخته اعراب و ترک‌ها را درون ایران هموار می‌کرد، تمامی به کم شدن تأثیر نام و مفهوم ایران در یکپارچگی رعایا و هم‌نوایی فکری آنها انجامیدند. با همه اینها، اندیشه‌های برتر ایرانیان نسبت به اقوام غالب و تجارب مدنی و فرهنگی ایشان، نه در قالب موجودیت مستقل و متمرکزی به نام ایران، بلکه در حفظ یاد و خاطره ایرانیت و پیش‌شرط‌های فرهنگی و تمدنی آن مؤثر واقع شد و همین خاطرات محفوظ بود تا اینکه در بخشی از تاریخ عهد اسلامی، همچون عهد حاکمیت ایلخانان، که حدود و ثغور پیشین ایران و بیگانه‌ستیزی خاص آن را احیا کرده و با مدارای دینی خاص خود، زمینه‌های نوزایی فرهنگ و مدنیت ایرانی را — به‌رغم سلوک اولیه در دوران هجوم — هموار نمود، و مهم‌تر در عهد صفویان، که حدود و ثغور عهد ایلخانی را در پرتو حکومتی متمرکز، متداوم و مذهبی که زمینه هم‌گرایی را در میان رعایا فراهم می‌کرد، راه احیا و استمرار هویت ایرانی را هموار نماید. (اشرف، ۱۳۷۳: ۸) مفهوم ایران در این دوره به عنوان یک مفهوم سیاسی-اجتماعی، بر کشور مستقل ایران که بر پایه هویت تاریخی این مرز و بوم و در خاطره‌ها، اسطوره‌ها، متون، فرهنگ و زبان این مردم بود، بار دیگر بازآفرینی شده است. این مفهوم ناظر بر کشور ایران و معادل با هویت سرزمینی و جغرافیایی به عنوان یکی از ارکان هویت ملی، کاربرد گسترده و متداولی در آن دوران داشته است. (گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۷) از عهد صفویان تاکنون این معنا از ایرانیت همچنان محفوظ مانده و فقط در وجوه سیاسی دگرگون شده است. صفویان همواره بزرگترین سد در برابر ترکان عثمانی بودند و اندیشه‌ی بازپس‌گیری مرزهای هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان را داشتند. صفویان در جنگ‌های خود با عثمانی‌ها همواره با نام ایران می‌جنگیدند. در عصر قاجارها، متناسب با دگرگونی‌هایی که در نتیجه رویارویی با دنیای توسعه‌یافته اروپای پس از رنسانس رخ داد، زمینه‌های تعبیر قراردادی از مبانی هویت‌بخشی ایرانی فراهم شد و با تحقق مشروطه و پیدایش حکومت مشروط — هرچند تشریفاتی — هویت ایرانی به سمت تعبیر نوینی از ملت و دولت پیش رفت. (اشرف، ۱۳۷۳: ۸) این پیشرفت با پیدایش سلسله پهلوی، که برای نخستین‌بار دولتی برخوردار از نظم تشکیلاتی به‌وجود آورد، با تأکید خاصی که بر باستان‌گرایی داشت و زمینه‌های شکل گرفتن اقوام مختلف

ایران را در قالب ملت فراهم می‌نمود، مصداق جدی‌تری یافت و دولت — ملت این عهد بر پایه تأکید بیشتر بر ایرانی و ایرانی‌نوعی هویت ملی را بر پایه هویت ایرانی رقم زد. (همان منبع، ۱۸)

بنابراین، ایران نامی است که از همان آغاز بر مردمی اطلاق شد که تنوع قومی فراوانی داشتند و متناسب با پراکندگی زیستی خویش، آداب، سنن و خرده‌فرهنگ‌های متفاوتی دارا بودند، با وجود این، در همه ادوار یا حداقل از عصر ساسانی به بعد، خویشان را، به عنوان ساکنان ایرانشهر، با هم یکی می‌پنداشتند و همچنان که امروز نیز صادق است، هر قومی با هر نگاهی، بر سر ایرانی‌ت و ایرانی بودن تعصب ویژه‌ای داشت. همچنین مفهوم «کشور» که معنای گسترده‌تر از وطن دارد و علاوه بر پیوندهای عاطفی، پیوندهای سیاسی ایرانیان را با سرزمین خود مشخص می‌کند از دوره‌ی باستان به بعد برای ایرانیان، پیام‌آور محدوده‌های جغرافیایی و مرزهای ایران بوده است. ایران در واقع خود یک مفهوم سرزمینی نیز هست و به همین جهت واژه‌ی «ایران‌زمین» مشخص‌کننده‌ی محدوده‌های سرزمینی آن است. بر خلاف برخی دیدگاه‌های پُست‌مدرن یا نگاه‌های ایدئولوژیک قوم‌گرایانه، ایران به مثابه‌ی یک مفهوم جغرافیایی و یا به مفهوم «کشور»، مخلوق دوران مدرن نیست، بلکه از دیر هنگام یک پدیده‌ی «سرزمینی» را تداعی کرده است. جرار دنیولی، برجسته‌ترین پژوهش‌گر ایران‌شناس نیمه‌ی دوم قرن بیستم، در اثر برجسته‌ی خود به نام «ایده‌ی ایران» نشان می‌دهد که چگونه «ایران» به مثابه‌ی یک مفهوم قومی از دوران هخامنشیان و به مثابه یک مفهوم هویتی سرزمینی از اواسط دوران اشکانی برای ایرانیان معنا پیدا کرد و با ظهور دودمان ساسانی رسمیت یافت. بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی پس از اسلام، همین مفهوم سرزمینی را در قالب اشعار حماسی به ایرانیان زمان خود منتقل کردند و همچون فردوسی در بیت‌های «چو ایران مباد تن من مباد...» مفهوم جغرافیایی هویت ایرانی را با موجودیت ایرانیان یک‌سان دانستند. برخی از دیگر شاعران ایرانی هم‌چون نظامی گنجوی، ایران را به منزله‌ی یک واحد سرزمینی، قلبِ زمین خوانده‌اند، و آن را با همه‌ی جهان برابر دانسته‌اند:

همه عالم تن است و ایران دل / نیست گوینده زین قیاس خجل

چون که ایران دل زمین باشد / دل ز تن به بُود یقین باشد

این موضع‌گیری نه تنها بیان‌کننده‌ی نوعی علاقه‌ی وافر به سرزمین ایران است، بلکه در نهایت فداکاری و از جان گذشتگی، یعنی از دست رفتن «تن» فانی در راه «دل» باقی، یعنی «ایران‌زمین»، و در نهایت تلاش برای حفظ مرزها و بر آن اساس، ارزش‌های ملی و تمدنی آن را سفارش می‌کند. (احمدی، ۱۳۸۷: ۵۰)

نتیجه گیری:

در چارچوب مطالعات جغرافیای سیاسی، نامهای جغرافیایی در حکم شناسنامه یک کشور و ملت قلمداد می شوند. نام های جغرافیایی مانند نام قاره ها، اقیانوس ها، دریاها، کشورها، کوهها و... بخشی از میراث جغرافیایی، تاریخی، فرهنگی و هویتی بشر در طول تاریخ است. در این بین نام کشورها معمولاً در بردارنده ریشه قومیت، سابقه تاریخی، سرگذشت ملی، هویت ملی، ایدئولوژی، باورها و آرمانها و ... می باشد و بنابراین از اهمیت خاصی برخوردار است. نام هر کشوری از تاثیرگذارترین عوامل ایجاد یکپارچگی و همبستگی ملی از طریق ایجاد یک هویت ملی، ایجاد یک فلسفه ناسیونالیستی، پیوند افراد ملت، آرمان سیاسی یک ملت و در نهایت چارچوب مناسب برای یکپارچگی و وحدت ملی یک کشور است. در چارچوب یک نام ملی مشترک، یک گفتمان مشترک میان افراد ملت شکل می گیرد که در آن انسان ها به درک مشترکی نسبت به مسائل کلی می رسند. در این چارچوب ساکنان یک قلمرو جغرافیایی احساس وحدت می کنند و خود را دارای منافع مشترک می بینند. درک مشترک نسبت به منافع سبب شکل گیری ناسیونالیسمی می شود که در نهایت افراد ملت را تشویق به اقدام های مختلف در جهت نیل به اهداف می کند. یکی از مهمترین عناصر وحدت بخش ملی، هویت ملی هر کشور است که با بهره گیری از شاخصه های نمادین آن همچون دین مشترک، تاریخ مشترک، منافع مشترک، سرزمین مشترک و... که در نام ملی یک کشور خلاصه می شوند، می توان به همبستگی ملی مدد رساند؛ یعنی با مجتمع ساختن اجزا و واحدهای کوچک جامعه تحت عنوان یک نام مشترک، تمام نیرو و توان اجزای پراکنده را متحد و متمرکز ساخته و با همکاری آحاد جامعه، گسست ها و اختلافات را حل و فصل کرد. بنابراین، هویت ملی که در نام ملی یک کشور تبلور می یابد با توجه به نقش مؤثر و تعیین کننده که امروزه در عرصه های مختلف اجتماعی دارد، از مفاهیم اساسی و مشروعیت بخش نظم سیاسی اجتماعی است که همبستگی ملی و انسجام نظام سیاسی را در پی دارد. در ایران همه عناصر و ویژگی های هویت ملی و عوامل تشکیل دهنده ملت از جمله سرزمین، زبان، فرهنگ، داب و رسوم، تاریخ و خاطرات سیاسی و ... در یک واژه خلاصه می شود و آن «ایران» است. بنابراین واژه ایران دربرگیرنده همه عناصر و ویژگی های کشور ایران از جمله هویت ایرانی، زبان ایرانی، مذهب ایرانی، نژاد ایرانی، فرهنگ ایرانی، آداب و سنن ایرانی، تاریخ ایرانی و در نهایت ملت و سرزمین ایران است. واژه ایران به معنای «سرزمین آریاییان» است که در گذر زمان به ایرانشهر و سپس در دوره ساسانی به ایران تبدیل شده است. هویت ایرانی قبل از هر چیز با مفهوم ایران و ایرانشهر مقارنت پیدا می کند. مفهوم ایران دو معنای قومی و جغرافیایی را در خود دارد که در طول تاریخ، تأثیر مهمی در قوام بخشیدن به حیات جمعی، انسجام جغرافیایی و تمرکز سیاسی این مرز و بوم داشته است. با پیدایش عنوان سیاسی ایرانشهر در میانه قرون دوران ساسانی برای نامیدن سرزمین های مشترک المنافع ساسانی، ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یا کشور

را در قیاس با مفاهیم مدرن جغرافیای سیاسی پدید آوردند. پس از هجوم عرب، ایران یکپارچگی سرزمینی خود را از دست داد. ولی روح ایران، یعنی ایران فرهنگی و مدنی چنان قوی بر جای ماند که همگان را در فلات ایران به خدمت «ایرانیت» یا «ایرانی بودن» گمارد. مفهوم ایران در این دوره صفویه به عنوان یک مفهوم سیاسی-اجتماعی، بر کشور مستقل ایران که بر پایه هویت تاریخی این مرز و بوم و در خاطره ها، اسطوره ها، متون، فرهنگ و زبان این مردم بود، بار دیگر بازآفرینی شده است. از عهد صفویان تاکنون این معنا از ایرانیت همچنان محفوظ مانده و فقط در وجوه سیاسی دگرگون شده است. بنابراین، ایران نامی است که از همان آغاز بر مردمی اطلاق شد که تنوع قومی فراوانی داشتند و متناسب با پراکندگی زیستی خویش، آداب، سنن و خرده فرهنگ های متفاوتی دارا بودند، با وجود این، در همه ادوار یا حداقل از عصر ساسانی به بعد، خویشان را، به عنوان ساکنان ایرانشهر، با هم یکی می پنداشتند و همچنان که امروز نیز صادق است، هر قومی با هر نگاهی، بر سر ایرانیت و ایرانی بودن تعصب ویژه ای دارد به طوری که ساکنان امروز این سرزمین و در هر گوشه از این مرز و بوم هویت نخستین واصل خود را در گرو نام ایران می بیند. همین امر سبب شده است که ملتی به نام ایران با وجود همه تفاوت های قومی و جغرافیایی، ملتی یکپارچه باشد که در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت آمیزی دارند و همه یک آرمان سیاسی دارند و آن اعتلای نام است.

منابع و مأخذ:

- احمدی، حمید، (۱۳۸۷) بنیادهای هویت ملی ایران، فصلنامه فروزش، شماره یکم
- احمدی، حمید، (۱۳۸۲) قومیت و قومیت گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت، تهران، نشر نی
- احمدی پور، زهرا، (۱۳۸۲) تحلیلی بر سیر نامگذاری واحدهای سیاسی - اداری در ایران، مدرس علوم انسانی، شماره ۲۹
- اسمیت، آنتونی، (۱۳۸۳) ناسیونالیسم، نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری و رضا خلیلی، نشر تمدن ایرانی
- اشرف، احمد (۱۳۷۳). بحران هویت ملی و قومی در ایران. ایران نامه. سال دوازدهم. نیویورک
- پیرنیا، حسن، (۱۳۸۸) تاریخ مفصل ایران قدیم، تهران، نشر نگاه
- حافظ نیا، محمدرضا، (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی ایران، تهران، انتشارات سمت
- صدر، ضیاء، (۱۳۷۷) کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان، تهران، انتشارات اندیشه نو
- گودرزی، حسین، (۱۳۸۶) بازآفرینی مفهوم ایران در دوره صفویه و رابطه آن با هویت ملی، فصلنامه مطالعات ملی، سال هشتم، شماره یکم
- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۱) جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران، انتشارات سمت
- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۸۴) دموکراسی و هویت ایرانی، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال بیستم شماره ۵
- مرادی عیث آبادی، رضا، (۱۳۹۰) ایران چیست؟، انتشارات نوید شیراز
- قنبری، داریوش، (۱۳۸۵)، دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران، تهران، نشر تمدن ایرانی
- www.wikipedia.com